

علی عنایت

۱۸۸۹ - ۱۹۵۱



لودویگ ویتگنشتاین

رتال جامع علوم انسانی

خود را تسلیم دانشگاه نمود. وی در سال ۱۹۵۱ به مرض سرطان درگذشت و این در حالی بود که تنها دو اثر فلسفی از او بچاپ رسیده بود. (۲)
ویتگنشتاین بیست سال آخر عمر را به انزوا گذرانید بطوری که در این مدت هیچ اثری را بچاپ نرسانید، به هیچ کنفرانس فلسفی نرفت، بجز کمبریج در هیچ جا سخنرانی نکرد، با هیچکس مکاتبه فلسفی نداشت و حتی سعی در جلوگیری از بخش و نشر یادداشت‌هایی که شاگردانش در کمبریج جمع کرده بودند نداشته است. از طرف دیگر با معدودی از شاگردان جدی خود و چندتن از اساتید دانشگاه که از عده‌ای اقتصاددان، ریاضیدان، فیزیکدان و فیلسوف تشکیل می‌شده بحث‌های فلسفی داغ و پلانا نقطاعی داشته است. جالب اینجاست که انزوای او از بخش افکار و تعلیماتش جلوگیری نکرد - فلاسفه‌ای که او را بچشم‌ندیده بودند لحن فلسفی او را بخود گرفتند و شاگردانی که بسختی نامش را تلفظ می‌کردند سعی در تقلید رفتار و کردارش داشتند. سئوالی که طبیعتاً مطرح می‌شود این است که نقش ویتگنشتاین در فلسفه معاصر

لودویگ ویتگنشتاین فیلسوف اصیل و پرفرنت اطریشی که قبل از جنگ جهانی اول برای تحصیل مهندسی به انگلستان رفت و پس از مدت کوتاهی بعلت علاقه شدید به مسائل منطقی و فلسفی که با ریاضیات سروکار داشت تحصیل مهندسی را رها ساخته رهسپار کمبریج شد نابش‌گردی برتراندراسل بنشیند. بهنگام جنگ جهانی اول به ارتش اتریش پیوست و در پایان جنگ بعنوان اسیر جنگی از ایتالیا سردرآورد و در همین ایام بود که رساله منطقی-فلسفی (۱) را بنگارش آورد. پس از پایان جنگ در یک دهکده دورافتاده در اطریش بتدریس پرداخت و نزدیکی نسبی او به شهر وین به وی فرصت داد تا چند تماس نزدیک یا حلقه‌وین (۲) برقرار کند. پس از شانزده سال دوری از فلسفه آکادمیک، در سال ۱۹۲۹ به کمبریج بازگشت و در کوتاه مدتی اهمیت و بدعت افکارش شناخته شد و به این ترتیب در سال ۱۹۳۹ به استادی فلسفه در کمبریج رسید. بهنگام جنگ جهانی دوم برای مدتی به شغل ساده‌ای در یکی از بیمارستانهای لندن مشغول بکار بود و بالاخره در سال ۱۹۴۷ استعفا

برای جواب به این سؤال باید نگاه کوتاهی بتاريخ فلسفه غرب بیفکنیم. بطور کلی مسائل فلسفی از زمان جان لاک تا برادلی (۱) برونک مسائل روانشناسی درآمده بود و علت این سوء تفاهم الفاظ و اصطلاحات مرسوم فلسفه آن زمان بود. فلاسفه این دوره در جواب به این سؤال که فلسفه علم به چیست جوابی بدین مضمون می دادند: «همانطور که دانشمندان علوم طبیعی راجع به خواص و روابط بین اشیاء جهان خارج تحقیق می نمایند، ما نیز راجع به طرز کار و ماهیت ذهن آدمی مشغول بکاریم». گاهی اوقات این «علم» جنبه تحقیقی و دیگر اوقات جنبه ایده آلیستی بخود می گرفته و این بستگی به این داشت که فلاسفه مزبور تحت اثر علمی مانند شیمی بوده اند یا الهیات و یا برعکس!

بالاخره در حدود هشتادسال پیش بعضی از فلاسفه پسی خود را از کفر روانشناسان بیرون آوردند و این بدان علت بود که روانشناسی به علمی مستقل مبدل شده بود و جای آن از صندلی راحت فلاسفه به آزمایشگاهها و مطبها تغییر یافته بود. از طرف دیگر توجه فلاسفه تا حدی متوجه سئوالات و مشکلاتی شده بود که در رابطه با علوم و ریاضیات آشکار شده بود و پاشیوه های علمی و ریاضی قابل حل نبود. بدین ترتیب منطق دانان مجبور به بررسی منطق علوم و ریاضیات شدند و طبعاً منطق نمی توانست از علوم تجربی و مخصوصاً روانشناسی که در اوضاع آشفته ای بسر می برد کمک گیرد. چنین اوضاعی باعث گشت تا عده ای از فلاسفه جواب دیگری به سؤال «فلسفه و منطق» علم به چیست؟» بدهند - فلاسفه ای مانند گوتلوب فرگه (۶) و برتراند راسل جواب کاملاً افلاطونی به این سؤال دادند، ایشان معتقد بودند که فلسفه نه راجع به ذهن آدمی و نه راجع به اشیاء جهان خارج تحقیق می نماید، بلکه موضوع تحقیق فلسفه دنیایی افلاطونی است که از مجرداتسی همچون ماهیت، عدد، حقیقت، معنی، ارزش و غیره غیره بوجود آمده اند که لقب مادی و یا ذهنی می توان بر آنها داد. چنین تصویری قادر شده که فلسفه را برای مدت کوتاهی در کنار علوم جای دهد و فلاسفه می توانستند ادعا کنند که موضوع تحقیق آنها ماهیت مشخص و معلومی دارد.

از طرف دیگر در وین فلاسفه با دید متفاوتی با این سؤال مواجه شدند چرا که در انگلستان فرض بر این بود که فلسفه همانند خواص علوم می باشد و در کشورهای آلمانی زبان فلسفه بعنوان مادر و حتی ملکه علوم شناخته می شد. سلطه فلسفه در کشورهای آلمانی زبان بجایی برد که تعیین صدق و کذب تعلیمات داروین، فروید و اینشتین به عهد فلاسفه واگذار می شده است. در اواخر قرن نوزدهم ارنست ماخ سلطنت فلسفه را باقیام خود بیخطر انداخت و این قیام در سال ۱۹۲۰ به یک شورش جانانه مبدل گشت. سردمداران این قیام همانا اعضای حلقه مومین بودند که نه تنها فلسفه را بعنوان خواهر و یاملکه علوم نمی شناختند، بلکه فلسفه نه راجع به ذهن آدمی و نه راجع به اشیاء جهان خارج تحقیق می نماید، حلقه مومین عقیم ماندن تلاش فلاسفه در بد اصل نسبت انیشتین می باشد. سئوالات علمی را با روش های متعلق به علوم می توان پاسخ داد و روش فلسفه با چنین روشهایی کاملاً متفاوت است.

پس می بینیم که فلاسفه انگلیسی و آلمانی تصاویر کاملاً متفاوتی از فلسفه ترسیم نموده بودند، انگلیسی ها می خواستند بدانند که چه صفات مثبتی باعث می شود که فلسفه برخی مسائل و مشکلات علوم را پاسخ گوید و آلمانیها که فرض را بر این گذاشته بودند که فلسفه را با نام سروکاری نیست بدنبال تفاوت های منطقی فاحش بین روشهای علمی و فلسفی بودند. در هر دو جا اختلاف عمیقی بین فلسفه و علم احساس شده بود - در وین جاییکه استقلال علوم در قدیم بخطر افتاده بود حرف بر اندازی فلسفه از سلطنت و در انگلستان که علوم بالنسبه استقلال خود را حفظ کرده بودند سعی بر روشن ساختن محسّنات منطقی فلسفه بود. خلاصه اینکه فلسفه برای آلمانیها انگلی خون آشام و سرای

و بتگشتان درس خود را از فرگه و راسل و نه از ماخ گرفته برد و بنابراین در طرف انگلیسی ماجرا قرار داشت و در زمره فلاسفه یوزیتویست (۷) منطقی بشمار نمی آید. او فشار پنجه مرگبار فلسفه را بدور گلوی علوم پنجشیده بود و خود بدنبال حل مشکلات علم ریاضی از طریق فلسفه و منطق بود. سئوالی که ویتگنشتا، زراد تمام عمر بخود محبوب داشت این بود که فلسفه و منطق توانایی حل چگونه مسائلی را دارند و ماهیت تفکر و متد فلسفی چه می باشد. از آنجا که تعلیمات فلسفی ویتگنشتاین به دو دوره مجزا تقسیم می شود و ویتگنشتاین در دوره موخر فلسفه اول خود را نفی می نماید. دو جواب مجزی به این سؤال داده می شود و سعی بنده روشن ساختن و توضیح پاسخهای ویتگنشتاین به این مسئله اساسی می باشد.

قبلاً گفتم که پس از مدتی اسارت در الفاظ روانشناسی عده ای از فلاسفه به اصطلاحات افلاطونی روی آوردند. این آخرین توقفگاه بر نردسری بود چرا که فلاسفه را با مشکلات فراوانی روبرو ساخت. برتراند راسل در تحقیقات خود در اصول منطقی ریاضیات موفق به ساختن جملات بظاهر معقولی شد که خاصیت منطقی بسیار ناراحت کننده ای داشتند. صحت این جملات بشرط کذب آنها و کذب آنها تنها بشرط صدق آنها بود (۸) این اولین ضربه ای بود که بر ساختمان منطقی فرگه و راسل وارد می آمد. راه حل جالب راسل ارتباط نزدیکی با گزاره اساسی رساله منطقی فلسفی دارد. راسل ابتدا استدلال نمود که هر قیاسی بین مفهوم حکم و «عبارت» (یا «جمله») موجود است بطوری که عبارات حاوی احکام می باشند و چندین عبارت متفاوت قادر به بیان حکمی واحد هستند. بطور مثال عبارات «شاهنامه اثر فردوسی است» و «فردوسی خالق شاهنامه است» هر دو بیانگر یک حکم می باشند. اکتشاف راسل این بود که بعضی عبارات بظاهر معقول حاوی هیچگونه حکمی نمی باشند و این بعقل منطقی است و به قوائد دستور زبان مربوط نمی شود. چنین عباراتی را فلاسفه عبارات مهمل یا بی معنی می خوانند و راسل با فرمول بندیهای منطقی ریاضی خود موفق شد تا مهمل بودن عبارات کذایی خود را ثابت کند. چنین گشایی استعمال صفات کذب و صدق را در مورد عبارات مذکور جایز نمی شمارد و به این ترتیب پارادکس منطقی بوجود نمی آید. در اینجا است که متوجه می شویم که منطق از یک طرف شباهت نزدیکی به مطالعات زبانشناسی و علم کلام دارد و از طرف دیگر از روشهای کاملاً متفاوتی استفاده می کند.

ویتگنشتاین در رساله خود مدعی است که تمامی فلسفه و منطق «ظالماتی است در باب اینکه چه اموری قابل توصیف منطقی می باشند. او معتقد است که وظیفه علوم بیان حقایق جهان است و چون فلسفه هیچگونه حکم توصیفی راجع به جهان صادر نمی کند، فیلسوف نباید سخنی بر لب نیارد. این گفته ویتگنشتاین باعث سوء تفاهم بسیار گشته است - اعضای حلقه مومین که بکلی منکر ماوراء الطبیعه (متافیزیک) بودند این گفته ویتگنشتاین را نوعی حمایت از تر خود تعبیر نمودند. در حالیکه سخن ویتگنشتاین چیز دیگری است. وی معتقد به وجود اموری است که قابل توصیف به زبان منطق نمی باشند و ماوراء الطبیعه، اخلاق، زیباشناسی و بطور کلی فلسفه را از زمره چنین اموری می پندارد. از طرف دیگر معتقد است که جهان از لحاظ منطقی قابل توصیف می باشد و بنابراین چنین استنتاج می کند که فلاسفه سخنی راجع به جهان نمی زنند توجه بفرمایند که مفهوم فلسفی ویتگنشتاین از «منطق» و «جهان» و غیره نه تنها بکلی متفاوت از مفاهیم عادی و روزمره آنها می باشد، بلکه این مفاهیم بطور آشکار با مفاهیم همان فلاسفه دیگر مقایرت دارد. بنابراین رساله منطقی - فلسفی، فلسفه را نوعی مادر علوم می شناسد چرا که بجای افزودن بر احکام آنها، فلسفه به بررسی و تحلیل ساختمان منطقی این احکام می پردازد.



پروتر اندر اسل - فیلسوف انگلیسی

وینگنشتاین تحقیقات خود را با این سؤال شروع می‌کند. که چگونه یک جمله، نقشه و یا طرح می‌تواند نمایانگر صادق و یا کاذب جهان خارج باشد. بدیهی است که لغاتی شبیه «تهران» و «شمال» بتنهایی درست یا نادرست نمی‌باشند و این مانند این است که بگوییم یک نقطه بتنهایی نقشه صحیح یا ناصحیحی نیست. از طرف دیگر عبارت «تهران در شمال شیراز قرار دارد» حکم درستی را دربردارد و عبارت «شیراز در شمال تهران قرار دارد» که با همان کلمات ساخته شده است، بیانگر حکم نادرستی می‌باشد و بالاخره با جابجا کردن کلمات مزبور به عبارت «شمال در شیراز تهران قرار دارد» می‌رسیم که حاوی هیچ حکمی نمی‌باشد. بنابراین اولین نتیجه وینگنشتاین این بود که یک عبارت مفهومی می‌تواند قابلیت بیان یک حکم را داشته باشد (یا بزیان دیگر کاربردها صادق و کذب در مورد آن جایز است) گمانه‌تها از عده مشخصی کلمه بوجود آمده باشد، بلکه رابطه خاصی نیز بین این اجزاء برقرار باشد. وینگنشتاین چنین رابطه‌ای را در مورد چند عبارت منطقی - فلسفی مورد مطالعه قرار داد و تا حدی در بررسی خواص چنین روابطی در چند مورد بخصوص به پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای دست یافت. اما سعی وینگنشتاین در روشن ساختن ماهیت منطقی چنین روابطی در حالت کلی به نتیجه ناامیدکننده‌ای منجر شد. او چنین استدلال کرد که توصیف کلی چنین رابطه‌ای بوسیله یک حکم بالاچاره به صدق رنگاب خود حکم مربوط می‌شود و بدین ترتیب دور تسلسلی باطلی پدید می‌آید. بنابراین هرگونه تلاشی برای توصیف منطقی چنین رابطه‌ای به شکست محکوم می‌شود. برای روشن شدن مطلب مثالی می‌زنم. نمودار خیالی از تغییر حرارت شهر تهران نسبت به تغییر زمان را در نظر بگیرید. برای رسم چنین نموداری باید از قواعد و اصول اولیه‌ای استفاده نمود، مثلا باید بخاطر داشت که یکی از محورهای مختصات متعلق به تغییرات درجه حرارت و دیگری متعلق به تغییرات زمان می‌باشد، یا اینکه تقسیم‌بندی‌های محور تغییر حرارت بر حسب درجات سانتیگراد و تقسیم‌بندی محور تغییر زمان بر حسب ساعات روز است. نکته اساسی این است که چنین اصول اساسی را نمی‌توان بعنوان یک نمودار بر روی صفحه کاغذ رسم نمود. وینگنشتاین نیز به این نتیجه رسید که روابط کدانی وی را نمی‌توان در قالب عبارات منطقی توصیف کرد.

رساله منطقی - فلسفی دو هدف مشخص و در عین حال مربوط بهم دارد. امیدوارم که طرح کلی از اولی گشوده باشم و آن بحث ماهیت فلسفه است که علم نیست و نوعی تحقیق در منطق گفتار توصیفی است، دومی را که حتی سعی در توضیح آن نخواهم کرد تعیین ماهیت منطقی است و این نکته مهمی را پیاد می‌آورد. وینگنشتاین از دیدگاه منطقی به فلسفه فلسفه پای نهاد - آنچه در ابتدا او را به فلسفه علاقمند نمود منطق علم ریاضی و بارادکس‌های آن بود و این تا حدی علاقه وافر او را به استفاده از اطلاعات و متدهای منطق ریاضی در حل مسائل فلسفی توجیه می‌کند. جالب اینجاست که کمتر کسی پیدا می‌شود که کتاب وینگنشتاین را بخواند و متوجه عمق و عظمت آن نشود. با این حال تنها عده انگشت شماری از اساتید فن می‌باشند که علت واقعی این عمق و عظمت را می‌دانند.

این آخر داستان نیست چرا که وینگنشتاین کمی بعد از اتمام رساله منطقی - فلسفی فلسفه آکادمیک را ترک گفت و قریب شانزده سال گذشت تا دوباره به فلسفه روی آورد. تعلیمات او اینبار تفاوت‌های فاحشی با عقاید اساسی وی در رساله منطقی - فلسفی دارند و تا حدی بخش‌های بزرگی از این رساله‌ها نئی می‌کند.

وینگنشتاین در فلسفه موخر خود از ریختن احکام فلسفی در قالب منطق ریاضی خود کاری می‌کند و این از مواردی است که بوضوح شورش او را بر علیه فلسفه اولوی نشان می‌دهد. در بازگشت به فلسفه سیستم‌های منطق ریاضی و الفاظ مجرد فلسفه را همانند کفش خانم‌های

حیث می‌دید که پای را از شکل می‌اندازد و مانع راه رفتن می‌شود. از هنوز فلسفه را نوعی اشتغال به تجزیه و تحلیل می‌دید ولی اینبار متوسل به عینک منطق دان و طبقه‌بندی کلاسیک نمی‌شد. ذوق فلسفی او از پروتر اندر اسلی که مسائل فلسفی را آمیخته با روشهای پیچیده ریاضی می‌گذاشت به سقراطی که به امور عادی زندگی می‌پرداخت عوض شد، این بدان معنی نیست که از مسائل بفرنج به مشکلات ساده‌تری روی آورد، بلکه مشکلات قدیم خود را از زاویه دیگری مورد حمله قرار داد. توجه او دیگر فقط معطوف به منطق احکام توصیفی نبود - اینبار مشکل او منطق گفتار بود از گفتار روزمره گرفته با احکام بفرنج فلسفی. در یکی از آبارش شمارتی به این مضمون است که علت علاقه‌های به ساختمان زبان بی‌نفسه نمی‌باشد و ارتباط و قرابت بین تفکر و کلام است که چنین علاقه‌ای را توجیه می‌کند.

نکته دیگر اینست که هنوز مشکل اساسی خود را بررسی خود فلسفه می‌داند ولی دیگر معتقد نیست که فلاسفه محکوم به توصیف امور هستند که نمی‌توان در قالب جملات ریخت. اینبار از صدور هر گونه حکم کلی راجع به ماهیت فلسفه احتراز می‌جوید و دلیل این احتراز این نمی‌باشد که چنین حکمی بالاچاره مهمل خواهد بود، بلکه معتقد است که چنین احکامی گنگ و اسکولاستیک می‌باشند و فلسفه تعمیم بجای روشن کردن مطالب به گنگی آنها می‌افزاید. بنابراین آشنایی با ماهیت فلسفه را مشروط به بررسی و خلق بخشی بخش فلسفه می‌بیند. همانطور که دانشجوی جراحی این فن را با مشاهده و عمل جراحی بر روی بدنهای زنده و مرده فرامی‌گیرد، دانشجوی فلسفه نیز با مشاهده و تحلیل یک یک مسائل فلسفی به طبیعت آن واقف می‌شود. این ماهیت فلسفه او هر گونه تلاشی را برای خلاصه کردن دقیق افکارش محکوم به شکست می‌نماید و وینگنشتاین در فلسفه موخر خود کمتر حکم فلسفی صادر می‌کند چرا که شک و اتر او به صحت چنین احکام کلی یکی از خصایص فلسفه موخر او می‌باشد.

این اکتشافات و باعث نگرانی بسیاری از فلاسفه شد چرا که قسمتهای عظیمی از فلسفه نتیجه چنین افکار و عقاید مهمی می باشد. ویتگنشتاین تدویر دقیقی از فلسفه ترسیم نمود و دقیقاً بمانش داد که چه اختلافات عمیقی مابین فلسفه و علم وجود دارد خلاصه اینکه یاد گرفتیم که حواسمان را خوب جمع کنیم و سخنان مهمل بر زبان نیاوریم.

توضیحات و حواشی:

1. Tractatus logico-Philosophicus

۲- حلقه وین (Vienna Circle) از چهارده تن فیلسوف، ریاضیدان و فیزیکدان تشکیل می شد که در بین سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۳۶ جلسات هفتگی در دانشگاه وین برقرار می کردند و در این جلسات به بحث در باره مسائل گونه گون فلسفی می پرداختند. از خصوصیات ویژه افکار این گروه می توان از مذاق ضد متافیزیکی، مهمل انگاشتن بحث های بزرگی از فلسفه سنتی و علاقه وافر به استفاده از منطق ریاضی در حل مسائل فلسفی نام برد. معمولاً اعضای این گروه و فلاسفه ای که از ایشان پیروی می کنند پوزیتیویست منطقی خوانده می شوند. رودلف کارناپ و ا. ج. آبردوتن از مشهورترین پوزیتیویست های منطقی می باشند.

۳- دو اثر مزبور یکی همان رساله منطقی - فلسفی ردیگری مقاله کوتاهی می باشد. بعد از مرگ ویتگنشتاین کتاب مشهورش «نظام تحقیقات فلسفی» بچاپ رسید و تاکنون عده کثیری از یادداشتهای او را صادر و آنرا بزرگ چاپ کرده اند.

۴- F. H. Bradley فیلسوف آیده آلیست انگلیسی او اواخر قرن نوزدهم.

۵- اینگونه مسائل امروزه متعلق به رشته هایی چون فلسفه، ریاضیات، فلسفه علوم می باشد. تعریف منطقی مفهوم عدد در ریاضیات و روشن ساختن نقش استقرار در علوم تجربی از زمره چنین مسائلی است.

۶- (Gödel Frege) (۱۸۴۸ - ۱۹۲۵) فیلسوف و ریاضیدان آلمانی، از اولین کسانی است که سعی داشت تا ریاضیات را بر مبنای منطق خالص بوجود بیاورد. وی امروزه از مهمترین فلاسفه منطق جدید شناخته می شود.

۷- logical positivist به ۲ رجوع کنید.

۸- امروزه چنین عباراتی را بارادکس یا حکم جدلی الطرفین مینامند.

اینجاست که متوجه می شویم که برنامه ای که در رساله منطقی - فلسفی داشت در فلسفه موخر خود جابه عمل می بود و آن توضیح ماهیت فلسفه است و توجیه اختلافات اساسی مابین فلاسفه بعد از گذشت هزاران سال تاریخ فلسفه. لازم بتوضیح است که وی نظر ضد فلسفی ندارد. تنهایی خواهد نشان بدهد که فلاسفه از قدیم الایام دقیقاً چه می گفته اند و سعی داشت تا نشان بدهد که گاهی اوقات تا حدی اسیر شباهات می شویم که فرقها را فراموش می کنیم چگونه پس از مدتی فرق ما را با فرق بزمین می گوید!

فلسفه بگفته سقراط از اعجاب شروع می شود و ویتگنشتاین توانست به او نشان بدهد که این اعجاب گاهی اوقات ما را به نتایج مهمی می کشاند. نگذارید مثالی بزنم. ما متوجه شباهت نزدیکی در ساختمان دستوری و لفظی «زمان» و «قطار» می شویم و بطور ناخود آگاه شاهد شباهت ساختمانی عباراتی چون «زمان می گذرد» و «قطار می گذرد» می شویم. چنین اکتشاف لفظی ما را به این نتیجه می کشاند که ممکن است روزگاری زمان، مانند قطار از حرکت بایستد بگذارید تا این مسئله را از نزدیک بنگریم. ما ما را به هفته و هفته را به روز تقسیم می کنیم. وقتی تری از مقابل من عبور می کند بعضی کوبه ها از جلوی من رد شده اند، عده ای دیگر رد خواهند شد و عده ای درست در مقابل من قرار دارند. ملاحظه کنید که احکام مشابهی را می توان در مورد زمان بیان نمود: هفته قبل گذشته است، هفته آینده فرا خواهد رسید و اکنون در هفته حاضر می باشیم. حال نزد خود استدلال می کنیم که با چنین قیاسی ممکن است روزی زمان از حرکت بایستد، یا اینکه نتیجه می گیریم که همانطور که قطار در حال حرکت می باشد، زمان نیز حرکت می کند. مشاهده کنید که سخن گفتن در اجسج به حرکت زمان و سوسه انگیز و در عین حال مهمل است. در اینجا است که عده ای شباهات تکیه زدیم و فرق های بسیاری را فراموش می کردیم، فراموش کردیم که حرکت هر چیز مستلزم وجود تغییر مکان و تغییر مکان مستلزم وجود مکان می باشد و چه مهمل است که مدعی باشیم که زمان دارای مکان است! با ملاحظه به چنین اختلافاتی است که متوجه می شویم چرا بدام افتادیم و دیگر سوسه نمی شویم تا احکامی را چشم بسته از قطارها به زمان تعمیم دهیم.

سخن را کوتاه می کنم ویتگنشتاین به ما آموخت که ساختمان انقافای زبان چگونه می تواند تفکر ما را بخود مجذوب کند و به نتایج بکشاند.

پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تألیف: جامع علوم انسانی

